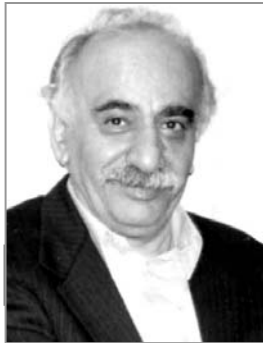


ایران و تشیع اشرافی در



سروده های اقبال لاهوری

دکتر ناصر تکمیل همایون - استاد و عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی



□ درآمد

در مواقع سخت گذر تاریخی، مناطق فارسی‌زبان هند، حتا سرزمین‌های دیگر هندوستان که مردمش به زبان‌های دیگر متکلم بودند، همواره پناهگاه ایرانیان و اهل ذوق و نیایش بوده است. در چنین سرزمین بابرکت، ستاره‌ی درخشان ادب و عرفان فارسی - اقبال لاهوری - درخشش می‌یابد، بزرگ شاعری که خاستگاهش در خیمه‌ی برهمنان کشمیر بوده، چنان که خود گوید:

مرا بنگر که در هندوستان دیگر نمی‌بینی
برهمن‌زاده‌ای رمز‌آشنای روم و تبریز است

تاکنون چندین بار در ایران و پاکستان، مجالس باشکوهی در تجلیل و بزرگداشت علامه محمد اقبال لاهوری برگزار شده است و دانشمندان و شاعران و پژوهشگران از منظرهای گوناگون درباره‌ی این «فیلسوف و شاعر و نواندیش دینی و شیدای فرهنگ و ادب فارسی» سخن به میان آورده‌اند.

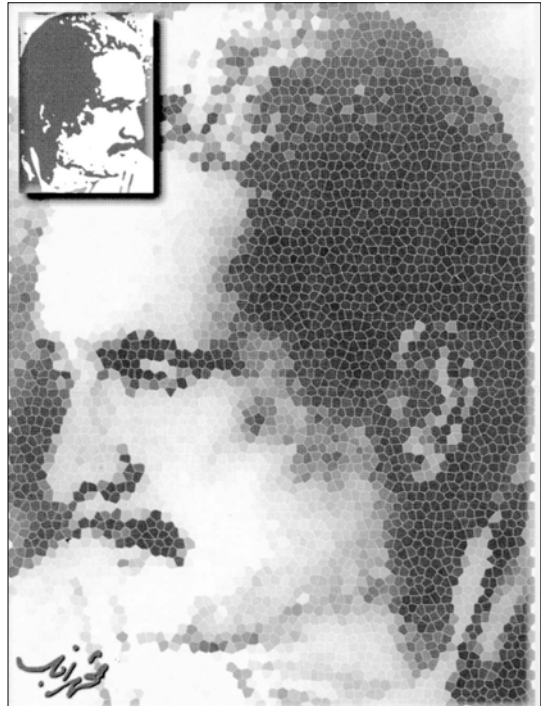
در روزهای پایانی آبان‌ماه گذشته، چند نهاد علمی و فرهنگی چون دانشگاه تهران، مرکز گفت‌وگوی تمدن‌ها، شورای گسترش زبان فارسی، ستاد چهره‌های ماندگار و مرکز نشر میراث مکتوب، «به‌مناسبت یکصد و بیست و هشتمین زادروز» آن «خودگر خودشکن خودنگر» جهان نوین اسلام و عرفان، همایش با شکوهی در تالار فردوسی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران برگزار کردند و آگاهی‌های جدیدی را در اختیار علاقه‌مندان اقبال و ادبیات جدید فارسی قرار دادند. در این مقاله «ایران و فرهنگ ایران و باورمندی‌های ایرانیان» در سروده‌های اقبال مورد بررسی قرار گرفته است.

اقبال، پدیده‌ی تاریخی - فرهنگی هندوستان

محمد اقبال، فرزند شیخ نورمحمد، مسلمان و متقی در سال ۱۸۷۷ میلادی (۱۲۹۴ ق) تولد یافت. در مکتب‌خانه‌های کهن و مدرسه‌های قدیمی به زبان‌های اردو و فارسی تحصیلات مقدماتی خود را آغاز کرد. در همنشینی با شیخ عبدالعلی هروی از شیعیان مشهد که مقیم منطقه بود و از دوستان پدر اقبال به‌شمار می‌رفت، زبان فارسی خود را غنا بخشید و با مذهب تشیع نیز آشنایی پیدا کرد و به مرور زبان عربی را نیز فراگرفت و بالطبع در آن روزگار که استعمار شوم بریتانیا می‌کوشید تا زبان فارسی را نابود کند و زبان انگلیسی را جایگزین آن نماید، اقبال با زبان انگلیسی هم آشنایی کامل یافت. به دانشگاه یا کالج «اسکاچ میشن Scoch Mission» رفت و تا سال ۱۸۹۷ میلادی (۱۳۱۵ ق) یعنی در بیست سالگی درجه‌ی لیسانس (کارشناسی B.A) گرفت و در دانشگاه لاهور به تحصیل در دوره‌ی فوق‌لیسانس (کارشناسی ارشد M.A) پرداخت و سرانجام در سال ۱۹۰۵ میلادی (۱۳۲۳ ق)، یعنی زمانی که در میهن ما جنبش مشروطه‌خواهی آغاز شده بود، در سن ۲۸ سالگی برای تکمیل تحصیلات خود به انگلستان رفت و در آن‌جا از طریق پروفیسور ادوارد براون Edward G. Browne، با ادب فارسی و

هندوستان، کانون و پناهگاه زبان فارسی

هندوستان از دیرباز به زبان فارسی علاقه‌مند بوده و به‌گونه‌ی می‌توان به‌درستی ادعا کرد که آن شبه‌قاره یکی از کانون‌های این زبان به‌شمار رفته است. متکلمان زبان فارسی یا آشنایان به آن هم مسلمان و هم غیرمسلمان بوده‌اند. علاقه‌مندی بیش‌تر مردم مسلمان هندوستان به زبان و ادب فارسی به اعتبار دیانت و عرفان بوده است. نفوذ این زبان به لحاظ اجتماعی و دیوانی و فرهنگی و گرایش‌های مردم از جنبه‌ی دینی و عرفانی و ذوقی، موجب پیداشدن شاعران بزرگی چون امیرخسرو، بیدل، غالب و ده‌ها و بلکه صدها شاعر و گوینده‌ی فارسی بوده است.



منظر اول، به لحاظ دینی و فقه شریعت، اقبال در زمره‌ی مسلمانان اهل تسنن، اما طرفدار اتحاد اسلام قرار دارد. به لحاظ توحید و خداشناسی، در زمره‌ی مسلمانانی است که وحدت حق را «عددی» نگرفته‌اند و جهان «اشراقی» را دریافته‌اند و این امر با فلسفه‌ی ما بعد الطبیعی تشیع آشنا تر است و در بسیاری از اشعار اقبال این واقعیت مشهود است که برای تمین و تبرک به چند بیت از اشعار وی اشاره می‌شود:

درباره‌ی مولای متقیان علی (ع):

مسلم اول شه مردان علی عشق را سرمایه‌ی ایمان علی
ای محو ثنای تو زبان‌ها ای یوسف کاروان جان‌ها

درباره‌ی فاطمه زهرا (س):

مریم از یک نسبت عیسی عزیز

از سه نسبت حضرت زهرا عزیز

درباره‌ی سرور شهیدان حسین بن علی (ع):

آن امام عاشقان پور بتول سرو آزادی ز بستان رسول
درباره‌ی «او» که «خواهد آمد» و نجات‌دهنده‌ی که عدالت را
در منظر چشم جهانیان بر کرسی خواهد رساند:
غنچه ما گلستان در دامن است

چشم ما از صبح فردا روشن است

ای سوار اشهب دوران بیا

ای فروغ دیده‌ی امکان بیا

منظر دوم، توجه خاص اقبال به بزرگان، فیلسوفان، متکلمان و عارفان و شاعران فارسی‌زبان و ایرانی‌ست. از حکما و علما و متکلمان به: فارابی، ابن سینا، ابن مسکویه، جیلی، بیهقی، منصور، غزالی و رازی؛ از عارفان به: شیخ عبدالقادر گیلانی، شیخ شهاب‌الدین سهروردی، شمس تبریزی، کمال خجندی؛ از شاعران به: فردوسی، انوری، مسعود سعد سلمان، خاقانی، ناصر خسرو، نظامی، سنایی، عطار، مولوی، عراقی، سعدی، حافظ، جامی، شیخ محمود شبستری، عرفی، نظیری و حتا قاتنی و طاهره اشاره دارد. در این منظر به نقل چند بیت بسنده می‌شود:

- ای شناسای مقام بوعلی جرعه‌ی آرم ز جام بوعلی

- عطا کن شور رومی، سوز خسرو

عطا کن صدق و اخلاص سنایی

- ز اشکال جلال‌الدین رومی به دیوار حریم دل بیاویز

مطرب، غزلی، بیتی از مرشد روم آور

تا غوطه زند جانم، در آتش تبریزی

- پیر رومی خاک را اکسیر کرد از غبارم جلوها تعمیر کرد

شمع خود را هم‌چو رومی بر فروز

روم را در آتش تبریز سوز

منظر سوم، عنایت اقبال به ایران باستان و مظاهر فرهنگی

آن و شاهان و بزرگان حکومتی ایران و شهرها و منطقه‌های گوناگون ایران زمین به‌طور کامل مشهود است. اشاره‌های متعدد به:

منابع پژوهشی آشنایی بیش‌تر یافت و از طریق پروفیسور نیکلسون Reynold Nicholson با عرفان و تصوف اسلامی آشنا تر شد. پس از مدتی به آلمان رفت و در دانشگاه هایدلبرگ Heidelberg که در رشته‌ی فلسفه ممتاز بود، به تحقیق و تحصیل پرداخت و در سال ۱۹۰۸ میلادی (۱۳۲۶ ق) پس از اخذ درجه‌ی دکتری به هندوستان بازگشت.

در هندوستان اندک‌اندک برپایه‌ی دریافت‌های فلسفی و آرمانی خود در زمره‌ی مبارزان استقلال طلب هند درآمد و هم‌زمان با تألیف و تصنیف کتاب‌های ارزنده و سرودن اشعار دل‌انگیز عرفانی و نگارش مقالات سودمند و تدریس و تعلیم در دانشگاه، در راه آزادی هند از سلطه‌ی استعماری انگلستان، از هیچ کوششی دریغ نکرد و با آن‌که طعم شیرین «آزادی وطن» را نچشید و در سال ۱۹۳۸ میلادی (۱۳۱۶ ش) چشم از جهان فرو بست، اما نام او به‌عنوان یکی از بنیان‌پاکستان و مجاهدان بزرگ فرهنگی مسلمانان هند، بلندآوازه مانده است.

چند منظر از اندیشه‌ها و آرمان‌های اقبال

در این نوشتار، قصد آن نیست که از اندیشه‌ها و آرمان‌های اقبال و منزلت ادبی و هنری او سخن به میان آید. به باور من اقبال لاهوری مردی متفکر، بادیانت، مصلح، ضدخرافات و ریاکاری، اهل تسامح، در خط اتحاد مسلمانان، دور از القائات اهل فرنگ، علاقه‌مند به خودیافتگی فرهنگی و دینی بوده است. زندگی او همه‌گاه در راه عقیده و ایمان و آرمانش بود و ۶۱ سال عمر خود را آگاهانه و صمیمانه در این راه نهاد که در چند منظر از آن یاد می‌شود:

اهورامزدا، زروان، زند و پازند، زرتشت، مزدک، سلطان محمود، سنجر، طغرل، شیراز، ری، همدان، تبریز و جز این‌ها فراوان در آثار اقبال دیده می‌شود که فقط یک بیت از آن نشان می‌دهد مردی که ایران را هیچ‌گاه ندیده بودند، چه‌گونه دلبستگی خود را به این سرزمین نشان داده است:

زمین به پشت خود «لوند» و «بیستون» دارد

غبار ماست که بر دوش او گران بوده است

منظر چهارم، علاقه‌مندی و شیفتگی اقبال به زبان و ادب

فارسی است که مقامی ممتاز دارد، چنان که اقبال خود فرماید:

- گرچه هندی در عذوبت شکر است

طرز گفتار دری شیرین‌تر است

- پارسی بین تا ببینی گفته‌های رنگ‌رنگ

بگذر از مجموعه‌ی اردو که بی‌رنگ من است

- نوای من به عجم آتش کهن افروخت

عرب ز نغمه‌ی شوقم هنوز بی‌خبر است

اقبال به دلیل مقابله با انگلیس‌ها که می‌خواستند زبان انگلیسی را

جانشین زبانی سازند که هشتصد سال در هندوستان حیات فرهنگی

داشته است، شاید به‌عمد زبان فارسی را بسیار بها داده است، یا

این‌که خواسته است به زبانی که گروهی بیش‌تر بدان آشنایی دارند،

اندیشه‌های خود را بیان دارد، او زبان فارسی آموخته است تا

مکنونات قلبی خود را ظاهر سازد. گویند وقتی از او پرسیدند که چرا

به فارسی شعر می‌سرای؟ پاسخ داد: *It comes to me in Persian*

منظر پنجم، عنایت و دلبستگی اقبال به ایران به‌معنای

فرهنگی و تاریخی است، چنان‌که فرماید:

محرم رازیم با ما راز گوی

آن‌چه می‌دانی از ایران بازگویی

اقبال رساله‌ی دکتری خود را درباره‌ی **سیر حکمت در ایران**

نوشته است: *(The Development of Metaphysics in Persia)*

اقبال با تمام وجود این بیت را سروده است:

تم گلی ز خیابان جنت کشمیر

دل از حریم حجاز و نوا ز شیراز است

دکتر جاوید اقبال از قول پدرش مرحوم علامه محمد اقبال

لاهوری نوشته است: «اگر از من بپرسند که مهم‌ترین پیش‌آمد تاریخ

اسلام چیست؟ من بدون تأمل می‌گویم: فتح ایران. جنگ نه‌آوند

عرب‌ها را علاوه بر کشوری زیبا، یک تمدن قدیم داد.»

اقبال به ایران نادیده عشق می‌ورزید و می‌خواست که تهران

مرکز ملت‌های شرق باشد و به‌سان ژنو، اختلافات مسلمانان با بحث

و گفت‌وگو در آن‌جا پایان پذیرد.

سخن پایانی

اقبال، شاعر برجسته‌ی فارسی‌سرای لاهور که در بسیاری از

اندیشه‌گران جدید جهان اسلام اثرات سازنده و سرنوشت‌ساز باقی

گذاشته است، یکی از درخشان‌ترین گویندگان کانون فارسی‌سرایان

هندوستان به‌شمار می‌رود و به‌دلیل گستردگی دانش و هنر و آگاهی‌های ادبی و فلسفی، از پدیده‌های نادر فرهنگی زبان فارسی‌ست که نام و یاد او همواره در ایران‌زمین و دیگر منطقه‌های فارسی‌زبان جاودانه خواهد ماند.

علامه‌ی گرانمایه‌ی هندوستان در فلسفه و دیانت و شناخت

تشیخ اشراقی و امامان پاک‌اندیس و پاک‌کردار ممتاز بود، و ایران و

ایرانیان و فرهنگ ایرانی را ارجمند می‌دانست. ملت ایران و تمدن و

فرهنگ آنان برای او احترام‌انگیز بود. وی به صاحبان قدرت و

سلاطین جبار و خودکامه‌ی اعتنایی نداشت، چنان‌که فرماید:

اُمم را از شهان پاینده‌تر دان

نمی‌بینی که ایران ماند و جم رفت!

علامه‌ی بلندپایه‌ی مشرق‌زمین که به اسلام یعنی **ارمغان حجاز**

اعتقاد دارد، به ایران به‌عنوان **زیور عجم** دل بسته است و **رستاخیز**

آینده‌ی جهان مسلمانان را در این خطه دیده است و به آنان که

سرزمین و مردم خود را رها کرده و در «سختی‌ها» گریخته‌اند، با

زبان ملامت می‌گوید:

کهن شاخی که زیر سایه‌ی او پر درآوردی

چو برگش ریخت از وی آشیان برداشتن ننگ است

در پایان این نوشتار، با آوردن سروده‌ی دیگری از آن بزرگ‌مرد

هنوز ناشناخته‌ی ادب فارسی و عرفان اسلامی، خطاب به جوانان

ایران‌زمین، امید است آینده‌ی روشن و بهتر و دادگرانه‌ی پیش‌آید

که خواهد آمد و دورنمای آن هم‌اکنون هویداست:

چون چراغ لاله سوزم در خیابان شما

ای جوانان عجم! جان من و جان شما!



امانت‌دار حافظ

نقی اصغری (فرهاد) - رشت

بیا این‌بار هم بشنو صدای یار حافظ را

که من پیوسته می‌خوانم به دل اشعار حافظ را

من از سرسبزی شعرم دگر چیزی نمی‌گویم

ز بس سرسبز می‌بینم طراوت‌زار حافظ را

تمام بخش‌های آن، شراب شور می‌باشد

و من انگار می‌نوشم می‌پُربارِ حافظ را

ز هر **مه‌نامه‌ی حافظ** هزاران داستان خوانم

و از افسانه‌های آن، غم دلدار حافظ را

کلامش نغز و پُرمعنا، و هر تفسیر آن زیبا

چه راحت می‌کند افشا، همه اسرار حافظ را

طریق عشق می‌پوید، به یک تفسیر عرفانی

بیا ای دل ستایش کن **امانت‌دار حافظ** را

و «فرهاد» آخرین حرف دلش را گفت، باور کن

«امین» هم دوست می‌دارد ز دل گفتار حافظ را